گفت‌وگوی جوان با پدر شهید سید محمدحسین بهاءالدینی از پاسداران شهید جنگ تحمیلی رمضان

نامش را آیت‌الله بهجت انتخاب کرده بود

■ علیرضا محمدی

کلیپی در فضای مجازی وجود دارد که در آن، پدر شهید محمدحسین بهاءالدینی در معیت جمعی به خانه‌شـــان می‌روند تا خبر شهادت را به مادر شـــهید بدهند. تصاویری که نشان می‌دهد خانواده شـــهدا چطور با صلابت با چنین موضوعی روبه‌رو می‌شـــوند. سید مهدی بهاءالدینی، پدر شهید محمدحســـین بهاءالدینی به هر چهار پســـرش گفته بود که اگر به شهادت رسیدند، برای شهادتشان لباس مشکی نمی‌پوشـــد. وقتی که محمدحسین شهید شد، سه روز از شـــهادت رهبر معظم انقلاب می‌گذشـــت و لباس سیاهی که به تن سید مهدی بود، از قبل برای سوگ رهبری پوشیده شده بود. سید محمدحسین نامش را از مرحوم آیت‌الله بهجت داشت. دو روز بعد از تولدش که بابا او را نزد این عارف الهی می‌برد، نام محمدامین را برایش انتخاب کرده بود. اما مرحوم بهجت می‌فرماید که محمد همان امین است و نام محمدحســـین را پس از اذان و اقامه در گوش نوزاد نجوا می‌کند. ۲۶ سال بعد، سید محمدحسین در مصاف با شقی‌ترین دشمنان اسلام، یعنی صهیونیست‌ها و امریکایی‌ها به شهادت می‌رســـد. گفت‌وگوی «جوان» با سید مهدی بهاءالدینی، پدر این پاسدار شـــهید، را پیش رو دارید.

نام و فامیل شما و شـــهر قم که در آن زندگی می‌کنید، بـــا مرحوم آیـــت‌الله بهاءالدینی مشترک است؛ نسبتی با این روحانی گران‌قدر دارید؟

ایشـــان عموی من بودند و اتفاقاً خطبـــه عقد من و همســـرم را خود آیت‌الله بهاءالدینی خواندند. ما یک خانواده سنتی و مذهبی داشتیم و به واسطه وجود این عالم گران‌قدر، انجام و تقید به مسائل مذهبی در این خانواده بسیار رعایت می‌شد. به واسطه حضورمان در شهر قم، این سعادت را داشتیم که نام محمدحسین را آیت‌الله بهجت در گوش این بچه نجوا کردند. قبل از شهید، خدا به من و همسرم یک پسر دیگر داده بود. محمدحسین دومین فرزند خانواده بود. برادر بزرگ شهید دوست داشـــت که فرزند دوم ما اگر پسر بود نامش را حسین و اگر دختر بود زینب یا رقیه بگذاریم. وقتی که محمدحسین به دنیا آمد، دو روزه بود که او را پیش آیت‌الله بهجت بردم. ایشان پرسیدند نام نوزاد چیست؟ گفتم محمدامین. ایشـــان درنگی کردند و گفتند محمد همان امین است. نامش را محمدحسین بگذاریم. بعد همین نام را در گوش نوزاد نجوا کردند. ظهر که به خانه آمدم به همسرم گفتم آیت‌الله بهجت نام محمدحسین را برای نوزاد انتخاب کردند. همسرم هم پذیرفت. کمی بعد خوابیـــدم و در عالم رؤیا دیدم که ظهر عاشورا است و در یک بیابانی قرار داریم. مقام معظم رهبری داشـــتند روزه وداع امام حسین(ع) را می‌خواندند. بعد که روضه تمام شد، حاج منصور روضه می‌خواند و یادم اســـت که این شعر قرائت می‌شد که «اگر کشتند چرا آبت ندادند...». بعد که از خواب بیدار شدم، رؤیا را برای آیت‌الله بهجت تعریف کردم. ایشان سه بار فرمودند: غیر از این نیست. غیر از این نیست. غیر از این نیست.

خود شما در دوران دفاع مقدس هشت ساله در جبهه‌های جنگ حضور داشتید؟

بله، من متولد سال ۴۷ هســـتم و توفیق داشتم که در دوران نوجوانی چند بار به صورت بســـیجی به جبهه بروم و الان جانباز هســـتم. بعد از جنگ ازدواج کردم و حاصل این وصلت همان طور که عـــرض کردم، چهار فرزند پسر است.

محمدحسین چطور بچه‌ای بود؟

خدا این توفیق را به من داده که از حدود ۲۵ سال پیش در دستگاه امام حســـین(ع) و خصوصاً ایام ماه محرم آشپزی می‌کنم. وقتی که پســـرم به سن ۴ تا ۵ سالگی رسید، او را همراه برادرانش با خودم در مراسم ماه محرم یا دیگر مراســـم مذهبی می‌بردم. به من در پخت و پز غذا یا توزیـــع آن کمک می‌کردند و بـــه همین ترتیب این بچه‌ها در فضای هیئت رشد کردند و بزرگ شدند. این رســـم از بزرگ‌ترهای ما به ما ارث رسیده و ما هم سعی می‌کنیم رعایت کنیم که کودکانمان را از همان ســـن کم به هیئت ببریم تا در هوای آنجا نفس بکشند و انس بگیرنـــد. پدرمان ما این‌طور رفتار می‌کردند و ما هم همین کار را کردیم. خلاصه کمی که گذشـــت، محمدحســـین حوالی سن ۱۲ یا ۱۳ ســـالگی، همراه دوستانش یک هیئت به نام «کاشف‌الکرب» راه‌اندازی کردند. این را هم عرض کنم که ما خودمان از قبل یک هیئت داشتیم که همچنان دایر است و آقای سلحشور در آن حضور دارند. خیلی هم شلوغ می‌شود و جمعیت حدود ۳۰ تا ۴۰ هزار نفری جمع می‌شوند. محمدحسین هم هیئت خودمان می‌آمد و هم هیئتی که با بچه‌های هم سن و سالش راه‌اندازی کرده بودند، می‌رفت. از این هیئت به آن هیئت و از این مسجد به آن مسجد، دوران نوجوانی‌اش در این طور فضاها ســـپری شد و یک بچه شیعه هیئتی و مسجدی بار آمد.

> **سه روز بعد از شروع جنگ و شهادت حضرت آقا بود که محمدحســـین به شهادت رســـید و به رهبر شهیدش پیوســـت. پســـرم پای لانچر شهید شـــد و از چنـــد و چون شـــهادتش خیلی خبـــر نداریم. ۱۲ اســـفند که محمدحسین به شـــهادت رسید، ما از قبل خودمان را آماده شـــنیدن این خبر کرده بودیم. چهـــار روز مانده به شهادتش، برادر شـــهید خواب دیده بود که محمدحسین شهید شده است**

پدر شهید بهاءالدینی نفر سمت چپ در مراسم تکریم از خانواده شهید

گفتید که در نوجوانـــی به جبهه رفته بودید؛ محمدحســـین علاقه‌ای به شنیدن خاطرات دوران دفاع مقدس شما نشان می‌داد؟

معمولاً در هر خانواده‌ای که فضای ایثار، شهادت، بسیج و جبهه وجود داشـــته باشـــد، این طور مباحث و بیان خاطرات پیش می‌آید. خب شـــکر خدا ما یک خانواده مذهبی و انقلابی داریم و من به هر چهار پســـرم گفته بودم که اگر زمانی به شهادت رسیدند، برای آنها لباس مشکی تن نمی‌کنم. محمدحسین متولد سال ۷۸ بود و موقع شهادتش ۲۶ سال داشت. این بچه تمام سال‌های عمرش را در یک فضای مذهبی و انقلابی رشد کرده بود. وقتی که سه روز بعد از شهادت حضرت آقا، محمدحسین به شهادت رسید، لباس مشکی که به تن من بود، به نیت شهادت حضرت آقا پوشیده بودم. بعضی دوستان به طعنه می‌گفتند چرا لباس مشکی پوشیدید، من می‌گفتم که این پیراهن سیاه در عزای مقام معظم رهبری است. واقعاً هم از ته دل این باور را داشتم که لباس را نه برای پسرم که برای رهبر شهید پوشیده‌ام.

محمدحسین از چه زمانی وارد سپاه شده بود؟

دقیقاً یادم نیست چه زمانی عضو سپاه شد. همین قدر می‌دانم که چند سالی در ســـپاه خدمت کرد و نهایتاً در کسوت پاسداری و در دفاع از کشورمان در مقابل دشمن امریکایی- صهیونیستی به شهادت رسید. از زمانی که پسرم وارد بســـیج (کانون میثم تمار) و متعاقب آن وارد سپاه شد، حســـن اخلاقی که از قبل داشت تقویت شد. ایشـــان خطی را در زندگی‌اش دنبال می‌کرد و تا پایان عمر هم همان راه را رفت؛ اول اینکه در خط رهبری بود و بسیار به مقام معظم رهبری علاقه و اعتقاد داشت. سه روز پس از شهادت ایشان هم شهید شد و به رهبر و مقتدایش پیوست. دوم اینکه بسیار مؤدب بود و حسن خلق داشت. نه تنها در برابر پدر و مادر و خانواده، بلکه در برابر دیگران هم ادب را بسیار رعایت می‌کرد. سوم تعلق خاطری نسبت به مال دنیا نداشت. اولین حقوقی که از سپاه گرفت را به موکب امام حسن علیه السلام داد تا برای خرید غذا و توزیع آن استفاده کنند. یکی از دوستانش طعامی تهیه کرد و بین مردم توزیع شـــد. جالب است که سال‌ها بعد محمدحسین در شب تولد امام حســـن مجتبی(ع) به شهادت رسید.

شـــهید در بین ائمه اظهار به کدام یک از این خاندان نورانی بیشتر ارادت داشت؟

دوســـتانش می‌گفتند که وقتی اســـم امام حسین(ع) می‌آمد، خیلی به هم می‌ریخت. همچنین نام نامی خانم فاطمه زهرا(س) که می‌آمد، متحول می‌شد. به حضرت ابوالفضل(ع) هم خیلی عشق و ارادت داشت. شهدا از قافله سرخ امام حسین(ع) هســـتند و اغلبشان هم به سرور و سالار شهیدان علاقه دارند. خصوصاً که پسرم از کودکی خادم عزاداران و دستگاه امام حســـین(ع) بود و انس و علاقه خاصی به این امام شهید داشت.

چه نوع ســـبک تربیتی را در خانواده پیاده کردید که ماحصلش شـــهیدی چون ســـید محمدحسین بهاءالدینی شد؟

حضرت امام(ره) جمله‌ای دارند بـــه این مضمون که از دامن زن، مرد به معراج می‌رود. مادر شـــهید همیشـــه سعی می‌کرد بدون وضو به فرزندانمان شیر ندهد. یا نوع و شیوه تربیتشان را با تربیت قرآنی و مذهبی عجین کند. همان طور که قبلاً عرض کردم، شکر خدا تقید مذهبی در خانواده ما وجود داشت. یعنی زمینه‌ها فراهم بود و ما سعی کردیم این داشته‌های معنوی ارزشمند را به بچه‌ها منتقل کنیم. همان نوکری امام حســـین(ع) که عرض کردم، کم چیزی نیست. وقتی یک کودک از بچگی در فضای هیئت و مسجد بزرگ شود، عشق به اهل بیت(ع) در وجودش ریشه می‌دواند. این اتفاق برای محمدحسین هم افتاد و این بچه طوری تربیت شد که نهایتاً با سعادت شهادت از دنیا رفت.

با روحیاتی که محمدحســـین داشت، فکر می‌کردید یک روزی با شهادت از این دنیا برود؟

این بچه‌ها (هر چهار پســـرم) در وادی شهید و شهادت هستند. خصوصاً محمدحسین که وارد سپاه شده بود و در واقع راهی را شروع کرد که احتمال شهادتش می‌رفت. آن خاطره‌ای که قبلاً عرض کردم در مورد نپوشیدن لباس مشکی در صورت شـــهادت هر کدام از بچه‌ها، به خاطر این اســـت که در خانواده ما چنین جوی وجود داشت و خودمان را برای چنین روزهایی آماده کرده بودیم.

پسر تان در چندمین روز از جنگ تحمیلی رمضان به شهادت رسید؟

سه روز بعد از شروع جنگ و شـــهادت حضرت آقا بود که محمدحسین به شهادت رسید و به رهبر شهیدش پیوست. پسرم پای لانچر شهید شـــد و از چند و چون شهادتش خیلی خبر نداریم. ۱۲ اسفند که محمدحسین به شهادت رسید، ما از قبل خودمان را آماده شنیدن این خبر کرده بودیم. چهار روز مانده به شـــهادتش، برادر شـــهید خواب دیده بود که محمدحسین شهید شده است. یک روز قبل از شهادتش هم خودم خواب دیدم که مقام معظم رهبری شهید شده‌اند و دارند به سمت بالا اوج می‌گیرند. پرسیدم آقا کجا دارید می‌روید؟ گفتند که دارم می‌روم کربلا. خوب که نگاه کردم دیدم چند نفر دیگر دور ایشـــان حضور دارند. با دقت به آن جمع نگاه کردم و محمدحسین را بینشان دیدم. فردای همان روز پسرم به شهادت رسید و خبر شـــهادتش را در مسجد چهارده معصوم علیهم السلام قم به ما اطلاع دادند.

وقتی که خبر شهادت را به من دادند، گفتم الحمدلله و همان جا سجده کردم و خدا را به خاطر این لطفی که به ما کرده بود، شکر کردم. اطرافیان گریه می‌کردند و من به آنها می‌گفتم: چرا گریه می‌کنید؟ پسرم داماد شده است. خوشحال باشید به خاطر این سعادتی که نصیبش شده است. از طرف دیگر مادر شهید هم هرچند به حکم مادر بودن، حساسیت‌های خودش را در مورد پسرش دارد، اما علی‌رغم همه اینها، ایشـــان هم بسیار محکم با شهادت محمدحســـین روبه‌رو شد و شکر خدا اجازه ندادیم که غم به ما غلبه کند و ما را از حال خودمان خارج کند. معتقدم که هر وقت خدا بخواهد کســـی را ارتقا بدهد، او را دچار غم و حزنی می‌کند. همین خســـران باعث پرورش روح آدم می‌شود و انسان را از جایگاهی که دارد ارتقا می‌دهد. این مصیبت‌ها امتحانی از سوی خدا است که ظرفیت آدم را بسنجد. در ماجرای شهادت پسرم، ما چیزی جز زیبایی ندیدیم.

> **از میان صفاتی که محمدحسین داشت یکی این بود کـــه تعلق خاطری به مال دنیا نداشت. اولین حقوقی را که از سپاه گرفت به موکب امام حسن(ع) داد تا برای خرید غذا و توزیع آنها استفاده کنند. یکی از دوســـتانش طعامی تهیه کرد و بین مردم توزیع شـــد. جالب است که سال‌ها بعد محمدحسین در شب تولد امام حسن مجتبی(ع) به شهادت رسید**

کلیپی در فضای مجازی مربوط به همان ایام شهادت محمدحســـین دیدم که خود خبر شهادت را به مادر شهید می‌برید. ماجرای این کلیپ چیست؟

وقتی که خبر شهادت پسرم را در مسجد به من دادند، به اتفاق تعدادی از آشنایان و دوســـتان رفتیم تا خبر شـــهادت را به مادرش بدهیم. آنجا من گفتم: «ایشان مادر سید محمدحسین بهاءالدینی هستند. چهار پسر دارند؛ سید رضا، سید محمدحسین، سید محمدعلی و سید محمدجواد و سید مهدی که خودم هستم. ایشان اسمشان زهرا است اما چهار پســـر دارند و اسمشان را ام‌البنین گذاشتیم. چهار پســـرش هنوز داماد نشدند، محمدحسین زودتر داماد شد...». این را که گفتم متوجه شدند که منظورم چیست و پسرمان به شهادت رسیده است. خبر شهادتش را این طور به مادر رساندیم. مادری که تا آن لحظه خبر نداشت چه اتفاقی افتاده و از چهار پسرش، یکی از آنها آسمانی شده است.

چه خاطره ماندگاری از شهید دارید؟

به عنوان پدر محمدحسین که از کودکی تا بزرگسالی ایشان، لحظه به لحظه قد کشیدنش را دیده‌ام، سراسر زندگی او برایم خاطره اســـت. چه زمانی که در بچگی همراهم به هیئت می‌آمد و چه زمانی که وارد ســـپاه و بسیج شد، همه‌اش برایم خاطره است. اما یک نکته‌ای را می‌خواهم عرض کنم. محمدحسین قبل از شهادتش کلیپی از خودش ضبط کرده و در آن تاریخ شـــهادتش را ذکر کرده است. این موضوع نشان می‌دهد که شهید خودش را آماده چنین موقعیتی کرده بود و خدا هم او را با شهادت از این دنیا برد و عاقبت‌به‌خیری را نصیب خودش کرد. راهی را که محمدحســـین انتخاب کرده بود، مرامی که در زندگی برگزیده بود، حســـن خلق و تقید مذهبی که داشت، او را به این وادی کشاند و شکر خدا که مزد کارهای خالصانه‌اش را با شـــهادت گرفت. ان‌شاءالله که آن دنیا هم شفیع ما باشد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۶۰۲

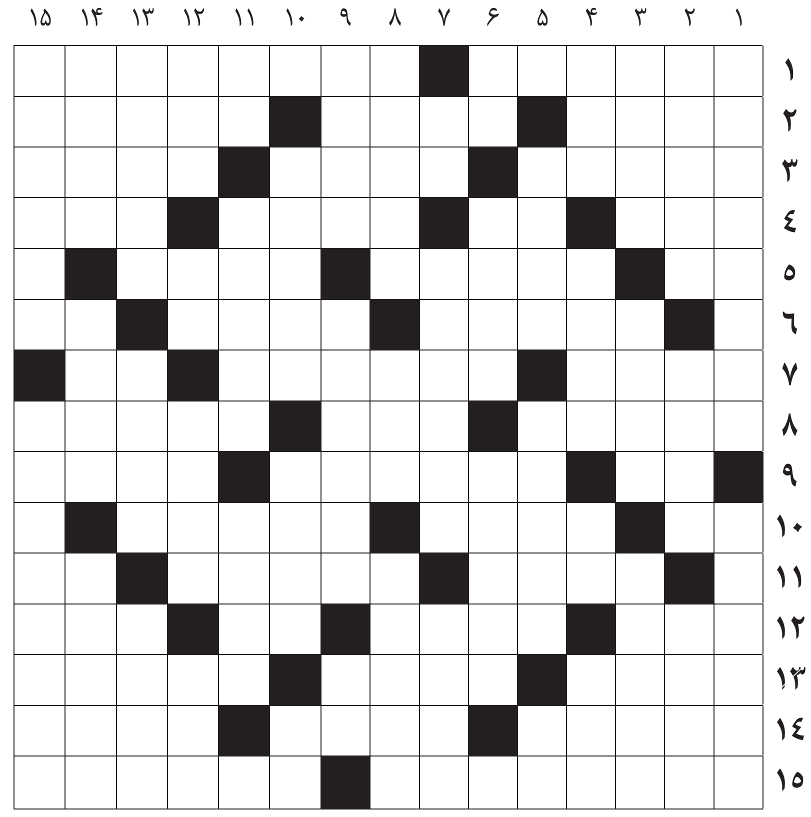

از راست به چپ

■ ۱- شکستگی نور-از صنایع دستی شامل دوخت انواع ملیله فلزی یا نقره ای تابیده شده روی پارچه ■ ۲-دارای اختلال-نمایش با حیوانات-صمغ درختی ■ ۳-نام عمومی دسته ای از میمون های آفریقایی-پذیرفتن سخن-اداره کننده ■ ۴-قیم-سایه و تیرگی-پیامبری-خبر ■ ۵-کوبیده-سوار نیست-نوعی چادر ترکمانان ■ ۶-گروه مخفی خلافکاران-استخوان جلوی سینه-قیمت بازاری ■ ۷-شکر بلورین-مجموع قواعد و احکام-پرنده ای شبیه مرغابی ■ ۸-تقسیم-پاک و طاهر-انتقام ■ ۹-میوه خوب-وسیله ای در موتور اتومبیل که روی دو محور قرار دارد و حرکت پیستون را تنظیم می کند-اسب خوب ■ ۱۰-مرغابی-پاسخ-عایدی ■ ۱۱-نوبت فیلم-از نام های خداوند به معنی نگهبان-تیر پیکاندار ■ ۱۲-خانه و مکان-هیزم-بیماری واگیردار-دشمن ■ ۱۳-دیوار کم قطر و نازک-توان-تنظیم کلی موتور با دستگاه الکترونیکی ■ ۱۴-رنجیده و ناراحت-حلقه فلزی چرخ اتومبیل-با هورت به معنای داد و فریاد تو خالی است ■ ۱۵-محل نشستن-کسی که کارش خرید و فروش گوسفند است

از بالا به پایین

■ ۱- خودرو حمل بیمار-قدیم و گذشته ■ ۲-هر چیز بیهوده-نوعی آلت موسیقی شبیه تار-خطری که کارگران معدن را تهدید می کند ■ ۳-امتحان نوشتنی-چکاندنی اسلحه-پوست دباغی شده ■ ۴-تکنوازی در موسیقی-پاسخ به حمله دشمن-مکان-خرابی و ویرانی ■ ۵-پاکیزه-مقدار کمی از هر چیز-نفس خسته ■ ۶-قومی که درخت می پرستیدند-شایسته-از سور قرآنی ■ ۷-تیر پیکاندار-آنکه به اراده خویش آماده انجام کاری شود-فانی ■ ۸-مالیاتی که از هر فرد گیرند-تبار-کابین زن ■ ۹-ســـوار شدن-متحرک-تاکسی پرظرفیت ■ ۱۰-هر آنکه بیماری روحی دارد-روغنی صنعتی-از مصالح ساختمانی ■ ۱۱-رمزنگاری رایانه ای-قادر-غذایی آماده با گوجه فرنگی ■ ۱۲-از اعداد ترکیبی-زمین کنده شده-هشـــتم-از شهدای کربلا ■ ۱۳-چوب پهن کردن خمیر-پیک-دشمنی ■ ۱۴-انگور خشک-زود و سریع-مماشات کردن ■ ۱۵-قوت و توان-چرخبال

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۷				۹	
		۶						۸
		۸	۲				۷	۵
				۴		۳		۷
۲	۳							
				۱	۵			
	۵				۱	۹		
۶	۹	۱						
					۶	۷	۳	

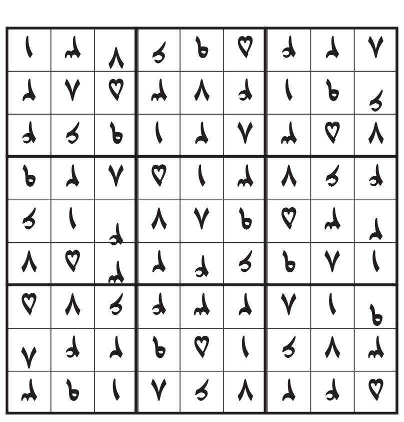

جدول کلمات متقاطع
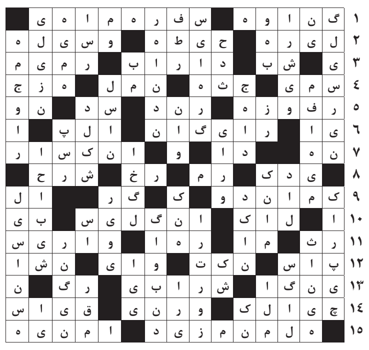
پاسخ جدول شماره ۷۶۰۱